

روایت زندگی عصمت خراسانی که انزوای دوران کودکی اش را به شکوفایی در میدان مشارکت اجتماعی تبدیل کرد

## از احیای هنر فرت بافی تا کارآفرینی برای زنان

**عباسعلی سیاهی یونسی** | به باختر تایید سفر کردم تا پای صحبت های عصمت خراسانی بنشینم؛ یک دهه شصتی از روستای کردیان باخزر که زندگی اش از میان خاک و سادگی روستا آغاز شد و به ساخت انجمن شعر و مهم تر از همه، راه اندازی بازارچه صنایع دستی برای اشتغال ده ها زن و احیای فرت بافی باخزر رسید. او از کودکی، رنج ترک تحصیل، شکل گیری دوباره مسیر زندگی و روزهایی گفت که با امید برای زنان منطقه کار کرد و امروز با حسرت از بازاری یاد می کند که روزی چراغ خانه بیش از ۷۰ خانواده را روشن نگه می داشت و حالا خاموش شده است. با این حال، به گفته خراسانی، این مسیر هنوز به پایان نرسیده است؛ او همچنان خود را در میانه راه می بیند و معتقد است اگر فرصت و میدان عمل دوباره فراهم شود، می تواند تجربه و توان خود را در خدمت شهر و منطقه اش قرار دهد، نه فقط برای خود، بلکه برای دیگران.

### تحصیل، محدودیت و فروپاشی روحی

من یک دهه شصتی هستم. زندگی من از همان ابتدا در دل روستا شکل گرفت؛ جایی که طبیعت، بخشی از زندگی روزمره ما بود. کودکی من در میان خاک، مزرعه، گل و روابط صمیمی مردم روستا گذشت. من در فضایی بزرگ شدم که بچه بودن معنا داشت. ما در کوچه های خاکی بازی می کردیم، با دست های خودمان خاک و آب را لمس می کردیم و از طبیعت جدا نبودیم. من واقعا کودکی کردم؛ بدون ترس، بدون فاصله با محیط و با یک ارتباط مستقیم با زندگی. خانواده من کشاورز و دامدار بودند. پدر و مادر هر دو در همین مسیر زندگی می کردند و ما در واقع با کار و تلاش بزرگ شدیم. من هنوز هم همان روستا را ترجیح می دهم، حتی اگر بهترین امکانات شهری در اختیارم قرار بگیرد، باز هم احساس می کنم روستا برای من جای امن تری است؛ چون در روستا آدم ها همدیگر را می شناسند، از حال

هم خبر دارند و یک نوع پیوستگی انسانی وجود دارد که در شهر کمتر دیده می شود. مسیر تحصیل من در یک نقطه متوقف شد. من با وجود علاقه شدید به درس، در دوران راهنمایی با یک تصمیم خانوادگی و فضای سنتی روستا مواجه شدم که اجازه ادامه تحصیل را به من نداد. نگاه غالب این بود که برای دختر، همان یادگیری خواندن و نوشتن کافی است. من همان مقطع را تمام کردم، چون زنده یاد مادرم معتقد بود حالا که خواندن و نوشتن را یاد گرفته ام، دیگر لازم نیست به مدرسه بروم و بعد از آن دیگر اجازه ادامه تحصیل نداشتم. این تصمیم برای من ساده نبود. من به مدرسه، به دوستانم و به فضای یادگیری وابسته بودم. وقتی این مسیر ناگهان قطع شد، ضربه روحی شدیدی به من وارد شد. پس از ترک تحصیل، وارد یک دوره سخت روحی شدم. از یک دختر فعال و اجتماعی، تبدیل شدم به فردی که



### آغاز یک تغییر درونی

در همان دوران فشارهای روحی، شروع به نوشتن نامه هایی کردم. این نامه ها بیشتر حالت درد دل داشتند؛ حرف هایی که در دلم مانده بود و جایی برای بیان شان نداشتم. یکی از این نامه ها خطاب به رهبر معظم انقلاب نوشته شد. آن زمان اصلا تصور نمی کردم نامه ام پیگیری شود. اما پس از مدتی اتفاقی افتاد که مسیر ذهنی من را تغییر داد. افرادی از طرف دفتر رهبری برای بررسی وضعیت من به روستا مراجعه کردند. ابتدا از ترس و تعجب نمی دانستم موضوع چیست، اما بعد متوجه شدم نامه من به دفتر رهبری رسیده و مورد توجه قرار گرفته است.

در آن دیدار، درباره نامه ام سؤال شد. وقتی نوشته ام را به من نشان دادند، متوجه ماجرا شدم. وقتی آن را دیدم، احساساتم کاملاً

به هم ریخت و شروع به گریه کردم؛ چون باورش برابم سخت بود که نوشته های یک دختر نوجوان روستایی چنین مسیری را طی کرده باشد. در همان گفت و گوها مطرح شد که وضعیت من باید دوباره بررسی و برای ادامه تحصیل و شرایط زندگی ام تصمیم گیری شود. این اتفاق برای من یک نقطه عطف بود؛ نه فقط به خاطر حمایت بیرونی، بلکه به این دلیل که احساس کردم صدای شنیده شده و رهبر کشورم من را دیده و به مشکل من توجه کرده است.

این تجربه در کنار تمام سختی هایی که داشتم، یک تغییر درونی در من ایجاد کرد. از آن به بعد، نگاه من به زندگی فقط محدود به شکست ها نبود؛ بلکه نوعی مسیر تازه در ذهنم شکل گرفت، مسیری که بعدها به شعر و فعالیت فرهنگی و اجتماعی ختم شد.

### تلاش برای بازگشت به تحصیل

پس از مدتی که وضعیت روحی من تا حدی پایدارتر شد و خانواده هم متوجه شدند مشکل من ریشه روحی دارد، تصمیم گرفته شد دوباره به تحصیل برگردم. به صورت متفرقه ثبت نام کردم و وارد مسیر ادامه تحصیل شدم، اما این بازگشت برای من ساده نبود. وقتی دوباره به فضای آموزشی برگشتم، با واقعیتی روبه رو شدم که از قبل هم در ذهنم سنگینی می کرد. همکلاسی های قدیمی من حالا یک پایه بالاتر رفته بودند و من دوباره در جمع دانش آموزانی قرار گرفته بودم که از نظر سنی و تجربه با من فاصله داشتند. همین موضوع برایم فشار روانی ایجاد می کرد. شرایط مدرسه هم ساده نبود. نگاه ها، قضاوت ها و حتی نوع برخورد ها سبب می شد احساس کنم دوباره در موقعیت قبلی قرار گرفته ام. حتی در جزئیات ساده مثل نشستن

در کلاس، استفاده از نیمکت ها و ارتباط با دیگران، نوعی فاصله و محدودیت را احساس می کردم. چند ماهی این وضعیت را تحمل کردم، اما به تدریج دیدم این فضا دوباره دارد همان زخم های قدیمی را در من زنده می کند. در نهایت خودم تصمیم گرفتم ادامه ندهم. این تصمیم آسان نبود، اما در آن شرایط برای من قابل تحمل تر از ادامه آن وضعیت بود. پس از این اتفاق، دوباره به خانه برگشتم. با این حال، این بار تجربه متفاوتی داشتم. می دانستم که شکست خورده ام، اما در عین حال نوعی آگاهی نسبت به خودم پیدا کرده بودم که بعدها در زندگی ام نقش مهمی داشت. البته پس از چند سال از این ماجرا دوباره سراغ درس رفتم و در دانشگاه در رشته فقه و حقوق ادامه تحصیل دادم.

### کارآفرینی زنان و احیای فرت بافی

مهم ترین و جدی ترین بخش زندگی من ورود به حوزه کارآفرینی زنان و صنایع دستی در شهرستان باخزر بود. این بخش نه فقط یک فعالیت اداری یا فرهنگی، بلکه یک مسئولیت اجتماعی سنگین برای من شد. در دوره فرمانداری شافعی، فرماندار سابق باخزر که در مجمع مشورتی بانوان شهرستان فعال بودم، موضوع اشتغال زنان یکی از اصلی ترین دغدغه ها بود. بسیاری از زنان روستا و شهرستان، به ویژه زنان سرپرست خانوار، تولیدات خانگی و صنایع دستی داشتند، اما هیچ مسیر مشخصی برای فروش محصولاتشان وجود نداشت. در همین شرایط، ایده ایجاد بازارچه صنایع دستی باخزر مطرح شد. هدف این بود یک فضای ثابت برای عرضه مستقیم محصولات زنان ایجاد شود تا واسطه ها حذف شوند و تولیدکننده بتواند مستقیماً درآمد داشته باشد. با پیگیری های انجام شده و حمایت فرمانداری وقت، یک فضای مشخص برای این کار در اختیار ما قرار گرفت و دوباره به زندگی مردم برگشت. در کنار فرت بافی، رشته های دیگری مثل رزین، عروسک سازی، بافتنی، صنایع دستی متنوع و حتی بسته بندی خشکبار نیز در بازارچه فعال شد. هدف این بود هیچ زن تولیدکننده ای بدون مسیر فروش نماند.

در ادامه حتی بخشی از فضا به معرفی فرهنگ محلی و ایجاد موزه مردم شناسی اختصاص پیدا کرد تا سبک زندگی گذشته منطقه برای نسل جدید قابل مشاهده باشد. لباس های محلی احیا شدند و دانش آموزان و گردشگران از این فضا بازدید می کردند. بازارچه در واقع فقط یک محل فروش نبود؛ یک زنجیره کامل از تولید، آموزش، اشتغال و معرفی فرهنگ منطقه بود. برای من این بخش از زندگی، مهم ترین تجربه اجتماعی ام محسوب می شود.

پس از آن دوره های سخت و تجربه های عمیق روحی، کم کم وارد فضای تازه ای از زندگی شدم؛ فضایی که از حالت فردی و درونی خارج شد و به فعالیت های جمعی و فرهنگی رسید. این تغییر آرام و تدریجی بود، اما مسیر زندگی من را کاملاً تغییر داد. از حدود سال ۱۳۹۰ به بعد، فعالیت های فرهنگی من جدی تر شد. در کنار جمعی از علاقه مندان به شعر و فرهنگ در شهرستان باخزر، انجمن شعر باخزر را شکل دادیم. این انجمن در ابتدا جمع کوچکی از چند نفر بود، اما به مرور زمان گسترده شد و افراد بیشتری به آن اضافه شدند تا جایی که اکنون اعضای مجازی و حضوری آن به ۱۰۰ نفر می رسد. مسئولیت انجمن بر عهده من قرار گرفت و در کنار آن در برنامه های فرهنگی شهرستان، جلسات ادبی و فعالیت های هنری حضور داشتم. این فضا سبب شد ارتباط من با جامعه دوباره شکل گرفته و از انزوا فاصله بگیرم.

در همین دوران، به تدریج نگاه ما بزرگ تر شد و از مسائل صرفاً فردی به سمت مسائل اجتماعی و نقش زنان در جامعه رفت. این تغییر نگاه بعدها در تصمیم های مهم زندگی ام تأثیر گذاشت، به ویژه در حوزه اشتغال و صنایع دستی؛ مثلاً سراغ ماکت سازی رفتم. حقیقت این است در منطقه ما پیش از این، کسی به صورت جدی در حوزه ماکت سازی فعالیت نمی کرد. این ایده به ذهنم رسید و تصمیم گرفتم وارد این عرصه شوم.

### ماکت هایی برگرفته از فرهنگ منطقه

از همان ابتدا تا امروز، تمام مراحل کار را از صفر تا صد خودم انجام داده ام. هدف اصلی من از ساخت ماکت های روستایی، معرفی سبک زندگی، فرهنگ و آداب و رسوم گذشته به نسل های آینده است. همچنین تلاش می کنم مشاغل را که امروز منسوخ شده اند، از طریق این ماکت ها و عروسک های محلی به نسل جدید معرفی کنم. بسیاری از حرفه هایی که در گذشته بخشی از زندگی مردم بودند، امروز دیگر وجود ندارند؛ مشاغلی مانند نمدمالی، تورسازی، سفالگری و بسیاری از کارهای سنتی دیگر. سعی کرده ام این مشاغل را در قالب ماکت های روستایی بازآفرینی کنم تا تصویری از گذشته برای آیندگان باقی بماند. در کنار ماکت های روستایی، بخشی از فعالیت خود را به ساخت ماکت بناها و خانه های تاریخی و شخصیت های شاخص شهرستان اختصاص داده ام. از جمله ماکت آرامگاه استاد بسمل باخری که تاکنون چند نمونه از آن را ساخته ام و با استقبال خوبی نیز روبه رو شده است. یکی از این ماکت ها در اداره

میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی شهرستان باخزر نگهداری می شود و همچنان بازدیدکنندگانی دارد. برنامه دارم در آینده نیز ماکت آرامگاه شیخ عبدالله و همچنین بسازم تا بخشی از میراث تاریخی و فرهنگی این منطقه به شکلی ماندگار معرفی و حفظ شود.



### تعطیلی بازارچه صنایع دستی

بخشی از بانوان به ناچار از ادامه کار کنار رفتند، برخی فعالیت ها محدود شد و تنها تعداد کمی توانستند مسیر تولید را به شکل پراکنده و محدود ادامه دهند. این تغییر برای من بسیار سنگین بود، چون می دیدم زحماتی که برای ایجاد یک ساختار پایدار کشیده شده بود، به دلیل اختلافات و تصمیم های مدیریتی از بین رفت. در کنار این تجربه، فعالیت هایی مانند احیای فرت بافی و معرفی صنایع دستی منطقه نیز تحت تأثیر قرار گرفتند. بسیاری از برنامه هایی که برای توسعه و گسترش این هنرها طراحی شده بود، دیگر امکان اجرا پیدا نکرد. با وجود این شرایط، من فعالیت خود را به طور کامل متوقف نکردم. بخشی از کارها را به فضای شخصی در زادگاهم و فضای مجازی منتقل کردم و همچنان به تولید، آموزش و معرفی صنایع دستی ادامه

در کنار این مسائل، برخی برخوردهای مدیریتی و تصمیم گیری های یک طرفه موجب شد فضای کاری برای ادامه فعالیت روزبه روز دشوارتر شود. کار به جایی رسید که ادامه فعالیت بازارچه دیگر مانند گذشته امکان پذیر نبود و مجموعه عملاً دچار بحران مدیریتی شد. در نهایت، این فشارها و اختلافات سبب شد بازارچه صنایع دستی باخزر که با هدف اشتغال زایی برای زنان و حفظ تولیدات محلی ایجاد شده بود، تعطیل شود. این تعطیلی برای من فقط بسته شدن یک مکان نبود، بلکه به معنای از بین رفتن یک جریان اقتصادی و اجتماعی بود که سال ها برای شکل گیری آن تلاش شده بود. در اوج فعالیت، بیش از ۷۰ زن سرپرست خانوار از طریق این بازارچه درآمد داشتند و زندگی شان به آن وابسته شده بود. با تعطیلی آن، این چرخه اشتغال به طور جدی آسیب دید.

در ادامه فعالیت بازارچه صنایع دستی باخزر، شرایطی پیش آمد که به تدریج روند کار را با چالش های جدی روبه رو کرد. با تغییر مدیریت در برخی بخش های مرتبط با میراث فرهنگی و نهادهای اجرایی، نوع نگاه به بازارچه تغییر کرد و فضای همکاری گذشته به تدریج تضعیف شد. در دوره ای که بازارچه شکل گرفته بود، ارتباطات اداری و حمایتی بهتر پیش می رفت و امکان توسعه فعالیت ها وجود داشت، اما با تغییر مدیریت میراث فرهنگی باخزر، حمایت ها کاهش پیدا کرد و اختلاف نظرهایی در نحوه اداره مجموعه به وجود آمد. این اختلافات بیشتر بر سر شیوه مدیریت، نحوه استفاده از فضا و نوع همکاری با مجموعه های محلی بود. به تدریج فشارهای اداری و محدودیت ها افزایش یافت و فعالیت بازارچه با سختی های بیشتری روبه رو شد تا جایی که بازارچه عملاً تعطیل شد.